

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۹۱-۱۱۷

جلوه‌های تأثیرپذیری میرال الطحاوی از فروغ فرخزاد در رمان بروکلین هایتس^۱

عبدالاحد غیبی^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران

رؤیا بدخشان^۳

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران

چکیده

میرال الطحاوی یکی از چهره‌های مطرح داستان‌نویسی معاصر مصری است که به خاطر نگارش رمان‌هایی در حوزه مشکلات زنان و اوضاع جامعه، توانسته است در مدت کوتاهی، میان رمان‌نویسان، آوازه و شهرتی کسب کند. رمان بروکلین هایتس یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین آثار این نویسنده می‌باشد که محتوا و درون‌مایه آن را بر پایه مفاهیم اشعار و زندگی شاعر ایرانی، «فروغ فرخزاد» نگاشته است. الطحاوی در این رمان، از دو جهان متضاد سخن می‌گوید؛ از یک‌سو، به درد و رنج‌های زنان در جامعه می‌پردازد و از سوی دیگر، مشکلات مهاجران، به‌ویژه زنان مهاجر در غرب، را تبیین می‌کند. محتوا و ترتیب نگارش رمان به گونه‌ای طراحی شده است که احوال قهرمان داستان در رمان مذکور، گویای زندگی فرخزاد می‌باشد. پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی و بیان تأثیرپذیری الطحاوی در تألیف رمان بروکلین هایتس از شعر و زندگی فروغ فرخزاد نوشته شده است، ره‌آورد آن، بیانگر این حقیقت است که الطحاوی، گذشته از اینکه با فرخزاد در بسیاری از گرایش‌های فکری موافق است، بسان او، مسائل و مشکلات زنان را در جامعه مردسالار بازتاب می‌دهد و قهرمان داستان در غالب ابعاد مختلف زندگی، همچون زندگی سراسر درد، رنج و مصیبت، از فرخزاد تأثیر پذیرفته است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر معاصر فارسی، بروکلین هایتس، فروغ فرخزاد، میرال الطحاوی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۸

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۰

۲. رایانامه نویسنده مسئول: A.gheibi@yahoo.com

۳. رایانامه: badakhshan.roya@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

در حوزه ادبیات معاصر متشور عربی، میرال الطحاوی^(۱) از نویسندگان نوظهور و شاخص مصری است که علیه جامعه مردسالار با قلم و زبان خود برمی‌خیزد. هرچند که پیش از الطحاوی، زنان نویسنده و شاعر به این مسئله با دید نقادانه نگریسته‌اند و آرا و نظرات خود را به قلم آورده‌اند؛ اما الطحاوی نویسنده‌ای است که تمام آثارش را با زبان و بیان خاص بدوی خود، در قالب موضوع جامعه و رنج زنان عرضه می‌کند که این ویژگی، او را از دیگر نویسندگان متمایز می‌سازد. او در یکی از برجسته‌ترین آثار خود به نام بروکلین هایتس از زندگی، آرا و افکار شاعر رنج‌دیده، فروغ فرخزاد^(۲) اقتباس نموده است. با توجه به تبیین آثار فرخزاد، به نظر می‌رسد وی در شمار شاعرانی است که به دفاع از حقوق زنان پرداخته است. این تأثیرپذیری، شاید به این دلیل باشد که هر دو از نظر جنسیت (زن بودن)، عقایدشان در مورد زن محوری، به هم نزدیک است و از این رو، نگاه زنانگی را در آثار خود بازتاب داده‌اند.

تأثیرپذیری الطحاوی در رمان بروکلین هایتس از فرخزاد را می‌توان در دو جنبه ارزیابی کرد: نخست، اقتباس از زندگی شخصی فرخزاد که مثل قهرمان داستان الطحاوی، از دوران کودکی در جامعه مردسالار، رنج کشیده است و به تصویر کشیدن احوال قهرمان داستان بر پایه اوضاع و احوال زندگی فرخزاد که در واقع گاهی نمادی از خود الطحاوی است، دلیل بر این مدعا است. دوم، تأثیرپذیری از فکر و عقیده فرخزاد به خاطر زن بودن و شباهت آرا و افکار آن دو. الطحاوی می‌گوید: «در اکثر جوامع، زنان زیادی هستند که سراسر زندگی خود را در رنج سپری کرده‌اند. از جمله آن زنان، شاعر فارسی «فروغ فرخزاد» می‌باشد که زندگی را به خاطر مشکلات زن بودن برای خود تلخ می‌داند و من نیز در اثرم قهرمان داستان را بر پایه زندگی و آراء فرخزاد نگاشته‌ام.» (مکاتبه با نویسنده: ۱۳۹۴/۰۳/۲۰) اقتباس الطحاوی تا جایی در این رمان مشهود است که یک فصل از رمان بروکلین هایتس را به نام «فصل البرد» برگرفته از شعر فرخزاد به نام «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که بازتاب زندگی فرخزاد و گاه‌گریزی به دوران خفقان جامعه خود دارد، نامگذاری کرده است. فصل سرد، در آثار هر دو، اشاره به دوران سخت زندگی و سنت‌های اجباری دارد که از آن راه فراری نیست. الطحاوی قسمتی از این شعر را در اول رمان این گونه ذکر می‌کند:

مَصَى الزَّمْنُ... وَدَقَّتِ السَّاعَةُ أَرْبَعِ دَقَّاتٍ/ وَهَذَا أَنَا امْرَأَةٌ وَحِيدَةٌ عَلَى عَثَبَاتِ فَصْلِ الْبَرْدِ/ بَرْدَانَةٌ أَنَا.../ بَرْدَانَةٌ كَأَنِّي لَنْ أَدْفَأُ أَبَدًا/
عُرْيَانَةٌ أَنَا.../ عُرْيَانَةٌ كَفَتَرَاتِ الصَّمْتِ بَيْنَ أَحَادِيثِ الْحُبِّ/ مَهْمَا رِيحٌ فِي الرُّقَاقِ/ وَأَنَا أَفَكَّرُ بِاقْتِرَانِ الزُّهُورِ وَالْبَرَاعِمِ ذَاتِ السِّيْقَانِ

الزّیفة. (الطّحاوی، ۲۰۱۱: ۵)

(ترجمه: زمان گذشت... و ساعت، چهار بار نواخت./ و هان این منم زنی تنها در آستانه فصل سرد/ من سردم است.../ من سردم است و گویا هرگز گرم نخواهم شد./ من عریانم.../ عریانم، مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت./ در کوچه باد می‌آید./ و من به جفت‌گیری گل‌ها و به غنچه‌هایی با ساق‌های لاغر کم‌خون می‌اندیشم.) مهاجرت از شرایط سخت جامعه، درد تنهایی، یأس و بیهودگی، نوستالژی، ازدواج ناموفق و... از موضوعاتی است که الطّحاوی همه آن‌ها را در قالب سیمای زنی بدوی و مهاجر که خود نیز نمادی از اوست، به قلم می‌آورد. ولی فرّخزاد، این مسائل را در بیشتر موارد به شیوه تک‌گویی که در واقع قهرمان اشعارش خود اوست، به نظم می‌کشد.

گفتنی است، با توجه به اینکه هر دو هنرمند از دو کشور مختلف هستند و اختلاف زبان و ارتباط تاریخی و فرهنگی نیز در بین آن‌ها وجود دارد، این پژوهش بیشتر بر پایه مکتب فرانسه نگاشته شده است. «مکتبی که مبتنی بر اثبات ارتباط تاریخی میان دو کشور است با وجود اختلاف زبانی که میان آن دو وجود دارد.» (کفافی، ۱۹۷۱: ۲۴) در مقابل، مکتب آمریکایی است که «با تأکید بر زیبایی‌شناسی، فقط تشابهات میان دو شاعر را برای بررسی تطبیقی کافی می‌داند و در این مکتب، ارتباط تاریخی و اختلاف زبان مهم نیست.» (کاظم، ۲۰۰۸: ۹)

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

از آنجا که در زمینه تأثیرپذیری میرال الطّحاوی از فروغ فرّخزاد پژوهشی صورت نگرفته است گمان می‌رود پرداختن به این موضوع در نوع خود بدیع و درخور اهمیت باشد. رهیافت و هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی آرا و اندیشه دو هنرمند به‌ویژه چگونگی بازتاب افکار و زندگی فرّخزاد در رمان بروکلین هایتس می‌باشد. به نظر می‌رسد وجه تمایز پژوهش حاضر، مکاتبات نگارندگان با میرال الطّحاوی است و آن‌چنانکه در مقاله نیز مشهود است برخی آرا و نظرات و نحوه تأثیرپذیری از فرّخزاد، بی‌واسطه از زبان خود نویسنده رمان نقل شده است.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. میرال الطّحاوی در چه جنبه‌هایی از فروغ فرّخزاد تأثیر پذیرفته است؟
۲. هر یک از این دو شاعر و نویسنده، با توجه به ملیت، موقعیت زمانی و مکانی و شرایط فکری و درونی خود، چه نگرشی به مسئله زن و جامعه داشته‌اند و تا چه اندازه توانسته‌اند این اندیشه را در اثر خود جلوه دهند؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

«میرال الطحاوی»، از جمله نویسندگان نوظهور در ادبیات زنان مصری می‌باشد که آثار و آرای او، چندان مورد توجه و اهتمام پژوهشگران کشورمان واقع نشده است. با توجه به بررسی‌های انجام گرفته، تنها پژوهشی با عنوان «میرال الطحاوی، از خیمه تا باذنجان کبود» توسط بهبهانی (۱۳۸۱)، به رشته تحریر درآمده است که نگارنده این مقاله، به صورت مختصر به معرفی الطحاوی و دو رمان وی (الخباء و باذنجان الزرقاء) پرداخته است. فروغ فرخزاد نیز از جمله زنان شاعر فارسی می‌باشد که به دلیل نظرات و عقاید پرشور خود در جامعه، توجه بسیاری از ناقدان و جویندگان علم و ادب را به خود جلب کرده است. از این رو، کتاب‌ها و مقالات چندی در مورد آثار و آرای وی نوشته شده و حتی شاعران و نویسندگان زن عرب نیز در آثار خود از او اقتباس کرده‌اند که می‌توان به غادة السمان شاعر معاصر عرب اشاره کرد. از جمله پژوهش‌هایی که به نوعی به موضوع مقاله حاضر هم ارتباط دارد مقاله‌ای با عنوان «مطالعه تطبیقی اشعار غادة السمان و فروغ فرخزاد» که توسط اکبری (۱۳۸۸)، به نگارش درآمده است نگارنده در این مقاله، به مضامین مشترک اشعار دو شاعر با رویکردی تطبیقی پرداخته است و در نتیجه به اثبات تأثیرپذیری غادة السمان از فرخزاد رسیده است؛ لذا، این پژوهش، در صدد است، اقتباس الطحاوی از زندگی و آثار و احوال فرخزاد را با توجه به عقاید و گرایش‌های خاص هر دو هنرمند مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی، بر آن است عقاید فمینیستی الطحاوی و فرخزاد و علل گرایش این دو ادیب به موضوع زن را در بوتۀ نقد و بررسی قرار دهد. برای رسیدن به این مقصود، ابتدا به دلیل اهمیت زندگی فرخزاد و آثار و احوال وی که اساس نگارش رمان بروکلین هایتس مبتنی بر آن است ذکر خواهد شد، سپس به زندگی الطحاوی که در واقع خود نیز به عنوان نمادی از قهرمان داستان است و در کشور آمریکا زندگی می‌کند، اشاره می‌شود و در ادامه، رمان بروکلین هایتس معرفی خواهد شد؛ و در بحث اصلی مقاله، نخست افکار و اندیشه‌های دو هنرمند به تطبیق بررسی شده و از رهگذر تحلیل رمان بیان شواهدی از آن، تأثیرپذیری الطحاوی از فرخزاد اثبات خواهد شد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. تگاهی کوتاه به رمان بروکلین هایتس

رمان بروکلین هایتس، چهارمین اثر الطحاوی است. این رمان، در قالب دوازده فصل و دوپست و چهل و

شش صفحه نوشته شده است که نگارندگان، آن را از خود نویسنده دریافت کرده‌اند و ممکن است نسخه حاضر در تعداد صفحات با فایل‌های اینترنتی تفاوت داشته باشد. بیشتر فصل‌های آن با اسم مکان که قهرمان داستان در آن بوده، نامگذاری شده است. مضمون و درون‌مایهٔ رمان، در مورد زنی غمگین و تنها به نام «هند» که در خانواده‌ای عربی در روستای کوچکی به نام «تلال فرعون» زندگی می‌کرده است. زنی شرقی که پس از جدایی و طلاق از همسرش، با پسر هشت سالهٔ خود به آمریکا مهاجرت می‌کند و از این پس، تنها همدم او، پسرش می‌شود. این زن از غربت زمانی، مکانی و وجودی رنج می‌برد. غربت وی، بیشتر ناشی از بی‌توجهی و فرق گذاشتن بین او و دیگر زنان است و این تنهایی و غربت او در همه جای رمان مشهود و آشکار می‌باشد. زنی که از گذشته و رنج‌های جامعهٔ مردسالاری عاصی شده و به کشوری غریب مهاجرت کرده است. بعد از مهاجرت به آمریکا، در این شهر با مهاجران زیادی از کشورهای مختلف به‌ویژه عرب‌ها، مواجه می‌شود و آن‌ها را مشاهده می‌کند که در بحران زندگی می‌کنند و همهٔ کارهای پست به آن‌ها تعلق می‌گیرد که خود نیز جزوی از آن‌هاست. زنی که با وجود مهاجرت از یک محیط جغرافیایی تنگ به فضای گسترده، باز در این شهر جز از فضای محدودی بیرون نمی‌رود و فقط در کوچه و پس‌کوچه‌های بروکلین سیر می‌کند و با مهاجران هم‌نشینی می‌کند و یا پسرش را به مدرسه می‌برد و در این دنیای جدید، باز هم برای او محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود. این زن، به خاطر غربت، با مردان زیادی روبه‌رو می‌شود که هر کدام به نحوی در پی فریب او بودند. هند از اختلاف دو فرهنگ رنج می‌کشد، فرهنگ شهری که از آنجا آمده و فرهنگ دولتی مثل آمریکا، او پیوسته در حال مقایسهٔ بین گذشته و حال و کودکی و بحران‌های میان‌سالیش که بر او می‌گذرد، است.

الطحاوی برای نوشتن این داستان از تصاویری که در کودکی‌اش دیده و تجربه کرده بسیار استفاده می‌کند؛ بنابراین با خواندن این رمان احساس می‌شود که بخش مهمی از زندگی هند، پیش‌تر در زندگی خود الطحاوی تبلور یافته است؛ آن‌هنگام که انسان از وطن خود دور شده و با شرایط جدیدی نزدیک با شرایط گذشته‌اش، مواجه می‌شود، حس یادآوری سرزمینش در او نمایان‌تر می‌گردد. با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد هند نمادی از خود الطحاوی است که از سرزمینش مهاجرت کرده و در کشور آمریکا زندگی می‌کند و در این کشور با مشکلاتی روبه‌روست؛ چراکه او (هند) نیز از محیط بدوی (تلال فرعون)، همان‌جایی که میرال الطحاوی آنجا پرورش یافته، برخاسته است. خود نویسنده در این خصوص این‌چنین اذعان می‌دارد: «من نه فقط هند، بلکه همهٔ زنان داستانم هستم و نیازی هم نمی‌بینم که به خاطر این گناه

عذرخواهی کنم. برای هر نویسنده‌ای امکان دارد که از همه تجربیات زندگی خود استفاده کند و همچنین ممکن است اشخاص محیط اطراف و تجربه‌های شخصی خود را در داستانش دخیل نماید.» (یحیی علی و همکاران، ۲۰۱۳: ۴۲۲-۴۲۳)

۲-۲. مقایسه آرا و افکار میرال الطحاوی و فروغ فرخزاد

هنرمند به سبب آگاهی و جهان‌بینی خاص خود، با هشیاری، تصویر جهان درونی خود را آن‌گونه که با آن درگیر است به خواننده عرضه می‌کند و با نیروی اندیشه و قدرت تخیل، سعی دارد فضای محدودی که او و فکرش را در اسارت گرفته است به جهانی نامتناهی پیوند زند. وظیفه او کاوش و کشف حقایق جهان و شرح ناگفته‌هاست که گاه مبتنی بر واقعیت و گاه ذهنیت است و این شرح، پاسخگوی نیازهای خواننده است. هنرمند آگاه و فرهیخته در میان تضادها و اضطراب‌هایی که همیشه با اوست جریان سیال ذهن خود را عرضه می‌کند (ر.ک: کراچی، ۱۳۸۳: ۷۰). با توجه به رابطه مستقیم حوادث تاریخی و آثار ادبی می‌توان به تحقیق گفت: هر اثر ادبی مهم در جهان، پیش یا پس از رویداد سیاسی - اجتماعی عظیمی آفریده شده است؛ بنابراین، هنرمند آگاه امکان وقوع دگرگونی‌های اجتماعی را پیش از زمان اتفاق درک می‌کند و آرمان‌های پیشتازانه خود را که حاصل تضاد جامعه و هشیاری خود اوست و به نوعی پیش‌بینی مانده است ابراز می‌دارد (همان: ۷۱). از این میان، میرال الطحاوی و فروغ فرخزاد به سبب دغدغه‌هایی که از طرف جامعه خود احساس می‌کردند پا به عرصه ظهور گذاشتند و هنر خود را در این زمینه به کار گرفتند و با زبان و قلم خود عقایدشان را بیان کردند. این درگیری و رنج‌ها به حدی شدت داشت که هردوی آن‌ها از کشور خود مهاجرت کردند؛ ولی متأسفانه در غرب نیز آن‌ها با همان رویدادهای کشور خودشان مواجه شدند که این مورد از جمله شباهت‌های بارز و برجسته هردو هنرمند می‌باشد. از برجسته‌ترین مضامین و موضوعات مشترک در زندگی و اندیشه‌های الطحاوی و فرخزاد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۲-۱. مهاجرت و فرار از وطن

از جمله شباهت‌های بارز زندگی الطحاوی و فرخزاد که پیش‌تر هم به آن اشاره شد، فرار هردو از جامعه مردسالاری و دوران سخت زندگیشان است. مهاجرت فرد به چندین عوامل بستگی دارد؛ از جمله: فقر، بیماری، شرایط نامساعد... دلیل مهاجرت الطحاوی و فرخزاد به خاطر جو ناآرام اجتماعی و غلبه حاکمیت مردسالاری بر جامعه بوده است؛ هردو هنرمند، در شرایطی نامساعد و با قوانین سخت و خشک زندگی می‌کردند.

بعد از جدایی فروغ از همسرش، برای او موقعیتی پیش می‌آید تا به خارج سفر کند؛ اما دغدغه‌های حاصل از دل‌بستگی به پسرش و رنج دوری از او، آزارش می‌داد (ر.ک: جلالی، ۱۳۷۶: ۲۱). فرخزاد در مورد علت سفر خود به غرب می‌گوید: «آنچه مرا به رفتن از اینجا و زندگی در یک کشور دور و بیگانه تشویق و ترغیب می‌کرد میل به دیدن چیزهای تازه و لمس کردن زندگی‌ها، شادی‌ها و لذات رنگین‌تری نبود. در آن روزها من در غاری زندگی می‌کردم که در ظلمت آن راه فرار به طرف روشنائی را گم کرده بودم... فشار زندگی، فشار محیط و فشار زنجیرهایی که به دست و پایم بسته بود و من با همه نیرویم برای ایستادگی در مقابل آن‌ها تلاش می‌کردم، خسته و پریشانم کرده بود. من می‌خواستم یک «زن» یعنی (یک بشر) باشم. من می‌خواستم بگویم که من هم حق نفس کشیدن و حق فریاد زدن دارم... من به خاطر اینکه انرژی و نیروی تازه‌ای برای باز هم خندیدن کسب کنم ناگهان تصمیم گرفتم که مدتی از این محیط دور شوم. در آن روزها تصور نمی‌کردم که این سفر این قدر در روحیه من می‌تواند مؤثر باشد و تا این درجه سلامت و آرامش از دست رفته‌ام را به من بازمی‌گرداند.» (مرادی کوچی، ۱۳۸۴: ۳۹۶) «وقتی در شهر روم زندگی می‌کردم گاهی اوقات به نظرم می‌رسید که هنوز در ایران و در همین تهران خودمان هستم. هرچه که در آنجا وجود داشت مرا به یاد ایران می‌انداخت. من که به خیال خود به یک کشور اروپایی مسافرت کرده بودم در آنجا با همان فشار و خفقانی روبه‌رو شدم که در ایران وجود دارد.» (همان: ۴۲۲-۴۲۳).

الطحاوی نیز در مورد علت سفرش به آمریکا می‌گوید: «من در دوره‌ای از خفقان و سختی زندگی می‌کردم، دوره‌ای که از ناامنی و فساد پر بود، تصمیم گرفتم مدتی برای رهایی از ناآرامی، به کشور دیگر سفر کنم؛ ولی متأسفانه از زمان ورودم به این کشور، گذشته‌ای را که از آن فرار کرده بودم، مقابل چشمانم گسترده شد. همه این‌ها برای من استرس‌زا بودند و من از آن‌ها راه فراری نداشتم جز اینکه به نوشتن روی آوردم. در واقع هر آنچه در زندگی روزمره با آن مواجه می‌شدم مرا به یاد گذشته‌ای دورتر روانه می‌کرد. بالطبع، سفر به آمریکا دید و نگرش مرا نسبت به تظاهرات جهان پیرامونم؛ از جمله: فساد، نژادپرستی، دین دروغین، جهالت و... در کشوری که ادعای آزادی و قبول دیگران را دارد، وسیع‌تر کرد.» (الحمامی، ۲۰۱۰/۱۲/۱۳) الطحاوی در میان این دغدغه‌ها که خود شاهد آن‌ها در گذشته و حالش بود، با نوشتن رمان بروکلین هایتس همه مشکلات را بازتاب می‌دهد و بیشتر ناهنجاری‌ها را در جامعه خود و آمریکا به نمایش می‌گذارد. وی در این رمان، قهرمان داستانش را زنی انتخاب می‌کند که مثل فرخزاد از جامعه و زندگی شخصی خود بیزار شده و قصد مهاجرت به آمریکا را دارد.

۲-۲-۲. واقعیت‌گرایی

از عقاید مشترک الطّحاوی با فرّخزاد با توجّه به تحلیل آرا و افکار هر دو، می‌توان دید واقعی آن‌ها نسبت به جامعه و آفرینش اثری بر اساس واقعیت را بیان کرد. هر دو هنرمند آثار خود را بر پایه واقعیت‌هایی که بین فرد و جامعه‌اش وجود دارد و در بیشتر موارد، خودشان با این مسائل در چالش بودند، نگاشته‌اند. دلیل این ادّعا نیز اظهارات و اعتقادات خود آن دو ادیب است. فرّخزاد، دیدگاه واقع‌گرایی خود را این‌گونه بیان می‌کند: «من به دنیای اطرافم، به اشیاء اطرافم و آدم‌های اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم، آن را کشف کردم... من به دنبال چیزی در درون خودم و در دنیای اطراف خودم هستم... همین‌طوری راه افتادم. مثل بچه‌ای که در یک جنگل گم می‌شود به همه جا رفته و در همه چیز خیره شدم و همه چیز جلبم کرد تا عاقبت به یک چشمه رسیدم و خودم را توی آن چشمه پیدا کردم، خودم که عبارت باشد از خودم و تمام تجربه‌های جنگل.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۲) فروغ مخصوصاً نسبت به مسائل اجتماعی دوره خود دیدی حسّاس و انتقادی دارد. یکی از درگیری‌های وی، با قوانینی است که در مجموع به ضرر زنان است. او گاهی در مقام یک زن عاصی و سرکش و از طرفی روشنفکر که حاضر نیست به زندگی عادی و مظلومانه زن ایرانی تن دردهد با قوانین و عرف درگیر می‌شود و این یکی از زمینه‌های اصلی شعر اوست (ر.ک: همان: ۱۶۹). به نظر می‌رسد فرّخزاد هر یک از مجموعه شعری خود را بنا به تجارب خود در جامعه و زندگی شخصی سروده است.

به عبارتی، فروغ یک چهره دارد با دو نیم‌رخ متفاوت؛ یکی از آینه چهره شاعر «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» است و نیم‌رخی که آینه چهره شاعر است «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» را در بردارد. آینه نیم‌رخ اول، آینه‌ای است کوچک در خانه‌ای محدود، نماینده زنی تنها و معترض، با تموج و تلاطم احساسات زنانه و مادرانه، قیام در برابر آداب و سنن معمول و معهود خانوادگی. آینه نیم‌رخ دوم، آینه‌ای است در جهانی نامحدود، نماینده زنی همچنان تنها، با سریان و جریان تخیل و تفکری جهانی (اکبری بیرق، ۱۳۸۸: ۲۳-۲۴).

از نظر الطّحاوی نیز، هر نویسنده، ویژگی‌هایی دارد که برخاسته از رویدادها و واقعیت‌های اجتماعی و روانی اوست. وی بر این باور است که بین «نوشته» و «نویسنده» رابطه‌ای دو جانبه برقرار است و به تعبیری، نویسنده و نوشته از منظر او یکی است؛ به گونه‌ای که ویژگی‌های هر یک در دیگری متجلی می‌شود... او می‌گوید: «من جهانم را می‌نویسم با تمام راستی و صداقتم، بی‌آنکه آن را با آنچه در آن نیست بیارایم و

هرگز برای خوشامد کسی و به خاطر اینکه آثارم ترجمه شود زبان به تملق کسی نمی‌گشایم و شک ندارم که تاریخ، تنها کسی است که با نهایت سنگدلی داوری می‌کند.» (بهبهانی، ۱۳۸۱: ۴۸-۴۹). به نظر می‌رسد این قسمت، خود نمونه‌ای مهم و برجسته برای واقعیت‌گرایی الطحاوی است. وی در آثار خود علیه جامعه مردسالاری برخاسته تا جایی که همه قهرمان‌هایش را از زنان انتخاب می‌کند و به عنوان یک زن فمینیست از حقوق زنان دفاع می‌کند. برای نمونه، می‌توان رمان *بروکلین‌هایتس* را بیان داشت که هدف نویسنده در رمان مذکور، بازگو کردن درد و رنج زنان، به‌ویژه زن مهاجر عرب در دو فرهنگ متفاوت و بیان ناهنجاری‌هایی است که مهاجران در غرب با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند. الطحاوی با توجه به اینکه در دو کشور مختلف زندگی کرده است و از نزدیک نظاره‌گر آلام و آمال زنان بوده و خود نیز به عنوان زن، با یک سری مشکلات مواجه شده، خود با آگاهی کاملی به وضعیت زنان واقف است. به نظر می‌رسد، این آگاهی و جامعه‌شناسی نویسنده از هردو کشور، به اثرش قوت بخشیده و به واقعیت‌گرایی آن، رونق داده است.

۲-۳. گرایش فمینیستی و زن‌محوری

از دیگر رویکردهای مشترک میان الطحاوی و فرخزاد، زبان، نگرش زنانگی و زن‌محور بودن هردو نویسنده و شاعر است. برجسته‌ترین ویژگی شعر فروغ و رمان الطحاوی، زنانه بودن آن‌هاست. در سنت فرهنگی عرب و ایران پیش از انقلاب اسلامی، زن به عنوان جنس دوم و حتی پایین‌تر از آن مطرح بوده و نقش مهمی در جامعه و تحولات آن نداشته است. نظریه فمینیستی و مکتب اصالت زن، یکی از رویکردهای نو درباره زنان است که به بررسی و واکاوی شرایط بهتر اجتماعی و تجربه انسانی از دیدگاه زنان می‌پردازد. این رویکرد، هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات عربی از سوی زنان مورد توجه جدی قرار گرفته است. مفهوم مکتب اصالت زن، همه حوزه‌های جنبش فمینیستی را دربر می‌گیرد و این حوزه زمانی در حیطه ادبیات رواج داشته است که بنابر حاکمیت مردسالاری در جامعه، به زنان حق نویسندگی و اظهار نظر در زمینه‌های مختلف اجتماعی داده نمی‌شد.

در حوزه ادبیات از نظر طرفداران مکتب اصالت زن، زنان حق دارند ارزش‌های خود را اعلام کنند و زبان و جهان هنری خویش را بیافرینند، سنت‌ها و انواع ادبی مردسالارانه گذشته را به نقد گذارند (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۲۰۲). در زمینه ادبیات، سلطه با مردان بوده است، این مردان بوده‌اند که در میدان ادب سروده و نوشته‌اند و جولان داده‌اند؛ اما به زنان اجازه خودنمایی در این عرصه را نداده‌اند. زنان انگشت‌شماری که جرأت کرده‌اند در این میدان خودی بنمایند، به خاطر جو پدرسالار ادبیات، ناچار بوده‌اند مردانه سخن

بگویند و بیندیشند (همان: ۲۱). فمینیسم^(۳) از این نقطه آغاز می‌کند که زنان سرکوب می‌شوند و سرکوب ایشان مسئله مهمی است. اقتدار مردان، آزادی عمل زنان را محدود می‌کند چون مردان امکانات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بیشتری را در اختیار خود دارند (ر.ک: آلوت و کلر، ۱۳۸۱: ۳۱).

با بررسی اشعار فرخزاد و آثار الطحاوی می‌توان به دیدگاه فمینیستی و نگرش زنانگی آن‌ها پی برد. هردو با قلم خود رنج‌ها و آرزوهای زنان را به تصویر کشیده‌اند. با توجه به اشعار فرخزاد، به نظر می‌رسد؛ هرچند در شعر فروغ، حسّ زنانگی و بیان درد و رنج‌های زن در جامعه مردسالار دیده می‌شود که در این مورد با نظر فمینیست‌ها برابر است؛ اما هیچ‌وقت به برابری حقوق زن و مرد که از ویژگی‌های مکتب فمینیست است، اشاره نمی‌کند و برای رفع این مشکل، راهکار و یا راه‌حلی ارائه نمی‌دهد. مهم‌ترین ویژگی اشعار وی، زنانه بودن آن‌هاست. قهرمان بیشتر شعرهای فروغ، خود او یا زنان دیگرند. اگر بخواهیم با رویکرد دینی و فرهنگی جامعه هردو هنرمند، به دیدگاه زن‌محوری آن‌ها بپردازیم، به نظر می‌رسد؛ فروغ اولین زنی بود که بی‌پرده از عشق و خواسته‌های زن، سخن به میان آورد؛ در آن جامعه سنتی که هنوز هیچ‌کس جرأت این‌گونه ادعاها را به خود نمی‌داد. با بررسی آثار فرخزاد می‌توان گاهی او را معتقد به دین و مذهبش معرفی کرد و گاهی گمراه، سرکش و عصیانگر. شاهد این ادعا نیز مضامین برخی از اشعارش، به‌ویژه در مجموعه «اسیر» است.

الطحاوی نیز یک فمینیست جدی در حوزه جامعه مردسالاری است که نگرش زنانگی و طرفداری از زنان، از ویژگی‌های خاص وی می‌باشد. او در ارتباط با موضوع زن و حقوق او، در کنفرانس‌ها و نشست‌های زیادی شرکت کرده است. خود نویسنده نیز در مکاتبات نگارندگان با ایشان، به صراحت به این موضوع اشاره کرده است. هرچند ویژگی خاص هردو شاعر و نویسنده در نگرش زنانگی و زن‌محوری بودن آن‌هاست؛ اما فرخزاد را نباید فمینیست به معنی علمی و شناخته‌شده آن دانست که این از جمله تفاوت‌های دو هنرمند می‌باشد.

آنچه در اینجا مهم به نظر می‌رسد؛ متأسفانه، بی‌توجهی به ارزش‌های دینی در عقاید فمینیستی الطحاوی است. این نویسنده تا جایی در زمینه فمینیسم راه افراط در پیش می‌گیرد که کشف حجاب می‌کند و خود را در جامعه محدود، آزاد معرفی می‌کند. «الطحاوی وقتی که عضو اخوان المسلمین بود، حجاب داشت، او همان موقع بود که نوشتن را آغاز کرد؛ ولی وقتی از این گروه اسلامی و بنیادگرا جدا شد، حجاب خود را نیز برداشت. الطحاوی بعد از این اقدام، وقتی برای اولین بار وارد کلاس درس در دانشگاه قاهره شد،

دانشجویان با دیدن بدحجابی او، کلاس را ترک کردند. آن زمان تلاش‌های بسیاری برای برگرداندن او به جماعات اسلامی و محجبه‌شدن وی شد؛ اما الطحّوی به این خواسته‌ها تن نداد. متأسفانه، او یکی از مدافعان سرسخت جدایی دین از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی زندگی است.» (خلجی، ۱۳۹۳/۱۱/۱۵)

۲-۳. جلوه‌های تأثیرپذیری الطحّوی از فرخزاد در رمان بروکلین هایتس

شعر فرخزاد، روایت زندگی درونی و بیرونی اوست که در حقیقت رمان بلند زندگی او از کودکی، نوجوانی تا هنگام مرگ است. از همان اوایل رمان بروکلین هایتس، اقتباس و تأثیرپذیری الطحّوی از فرخزاد را می‌توان مشاهده کرد. همان‌طور که خود الطحّوی در مکاتبه‌ای که نگارندگان با وی انجام داده‌اند به این نکته اذعان می‌کند: «من داستانش را با مقطع قصیده‌ای از فرخزاد به نام «پاییز» شروع کرده‌ام.» (الطحّوی، ۱۳۹۴) الطحّوی با مفهوم شعر «پاییز» فرخزاد، داستان را شروع می‌کند، این شعر، نشانگر جامعه‌ای است که در آن سنت‌های اجباری و ویژگی افسونگری غلبه کرده و باید از آن فرار کرد و فرخزاد در این جامعه، زنی است که با آیین‌ها و سنت‌های کلیشه‌ای روبه‌روست. فصل اول رمان با نام «فلات بوش» نامگذاری شده است. نویسنده در این فصل، زنی را معرفی می‌کند که در جست‌وجوی خانه‌ای برای اجاره کردن در آمریکا است و از میان همه خیابان‌های آمریکا، فلات بوش را انتخاب می‌کند و تنهایی هند را در ورود به داستان بیان می‌دارد و در لابه‌لای این فصل، به بیزاری و جدایی هند اشاره می‌کند و مهاجرت وی را بر اساس مفهوم اشعار فرخزاد به تصویر می‌کشد.

فرخزاد در شعر «اسیر» که خود را در جامعه و زندگی شخصی، اسیر و محدود می‌بیند؛ در قطعه‌ای به نام «پاییز»، طبیعت را نمادی از جامعه‌ای معرفی می‌کند که در آن، جز غم و بی‌عدالتی، چیزی نیست و می‌گوید: از چهره طبیعت افسونکار / برسته‌ام دو چشم پر از غم را / تا ننگرد نگاه تب‌آلودم / این جلوه‌های حسرت و ماتم را / پاییز، ای مسافر خاک‌آلوده / در دامنت چه چیز، نهان داری / جز برگ‌های مرده و خشکیده / دیگر چه ثروتی به جهان داری... در دامن سکوت غم‌افزایت / اندوه خفته می‌دهد آزارم / آن آرزوی گمشده می‌رقصد / در پرده‌های مبهم پندارم... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۷۹-۸۰).

و گویا قصد فرار دارد:

می‌روم خسته و افسرده و زار / سوی منزلگه ویرانه خویش / به خدا می‌برم از شهر شما / دل شوریده و دیوانه
خویش / می‌برم، تا که در آن نقطه دور / شستشویش دهم از رنگ گناه / شستشویش دهم از لگه عشق / زین
همه خواهش بی جا و تباه / ... عاقبت بند سفر پایم بست / می‌روم، خنده به لب، خونین دل / می‌روم از دل من

دست‌بدار/ ای امید عبث بی‌حاصل... (همان: ۸۱-۸۲).

در جایی دیگر جایگاه زن را در جامعه این چنین بیان می‌کند:

ز شهر نور و عشق و درد و ظلمت/ سحرگاهی زنی دامن‌کشان رفت/ پریشان مرغ‌ره گم‌کرده‌ای بود/ که زار و خسته سوی آشیان رفت... به او جز از هوس چیزی نگفتند/ در او جز جلوه ظاهر ندیدند/ به هر جا رفت، در گوشش سرودند/ که زن را بهر عشرت آفریدند... (همان: ۸۲-۸۳).

الطحاوی نیز مثل فرخزاد، از زن و جامعه وی سخن می‌گوید و قهرمان داستان را نیز زن انتخاب کرده است. در جامعه هردو، زنان به خاطر زن‌بودن در شرایط سخت و محدودی زندگی می‌کنند؛ بنابراین، هردو مهاجرت و تنهایی را برتر از زندگی در چنین جامعه‌ای می‌دانند. هند از زمان کودکی، قصد مهاجرت و فرار از خانه داشته است. سفر و مهاجرت هند از یک سو فرار از عقاید کلیشه‌ای و سنتی جامعه بوده است و از سوی دیگر، زندگی و مشکلات زناشویی. الطحاوی در همان اوایل داستان به مهاجرت اشاره می‌کند که در واقع قهرمان داستان در جستجوی خانه‌ای در کشور دیگری است:

تراه علی خرائط الإنترنِت، وهي تبحثُ عن غرفةٍ واحدةٍ تصلحُ للإيجارِ، في منطقةٍ «بروکلین» ... (الطحاوی، ۲۰۱۱: ۹). (ترجمه: فلات بوش) را بر صفحه‌های اینترنت می‌بیند، در حالی که دنبال اتاقی در شهر بروکلین آمریکا می‌گردد که مناسب برای اجاره باشد).

هند از دوران کودکی در فکر پرواز و سفر بود، اما سفری که بتواند آرزوهای خود را در آن ببیند و احساس رضایت کند. در کودکی کنار پدر می‌نشست و می‌گفت:

تجلسُ بجانبه تقولُ له: «بابا أنا نفسي أسافرُ»، يقولُ لها: إنَّ الحیاةَ سفرٌ كبيرٌ وإنَّكَ ستُسافِرینَ کثیراً وستتعبینَ من السفرِ وسيكونُ بابا قد صارَ كهلاً ووحيداً ولا أحدَ يُریدُ أن يجلسَ معه... (همان: ۱۶۴)

(ترجمه: کنار پدر می‌نشیند و به او می‌گوید: «بابا من خودم سفر می‌کنم»، پدر به او می‌گوید: یقیناً زندگی سفر بزرگی است و تو بسیار سفر خواهی کرد و از سفر خسته خواهی شد و بابا، آن موقع پیر و تنها شده است و هیچ کس نیست که هم‌نشین او باشد...)

وی اکنون به کشور آمریکا مهاجرت کرده و به آرزوی اوّلش دست یافته است؛ اما گویی خواسته‌هایش را در این سفر پیدا نکرده و در ناآرامی و نگرانی زندگی خواهد کرد. او در برابر پناهندگان دیگر که برای یادگیری زبان انگلیسی جمع شده‌اند، قرار می‌گیرد و خود را معرفی می‌کند. از همان اوایل، داستان مهاجر بودن هند و پیامدهای منفی آن در سیمای او مشاهده می‌شود. الطحاوی در این قسمت، علاوه بر ملموس کردن شخصیت قهرمان داستان، قصد بیان غربت‌گزینی و مهاجرت هند را دارد که از همان اوایل ورودش به

این کشور در نگرانی و سرگردانی به سر می‌برد:

إسمي «هند». جنث من القاهرة، لا أعرف بالضبط لماذا؟ أحاول التكلّم بالإنجليزية. أحب اللغة العربية، كنت أعمل مدرّسة، فقط أشعر أنّها لم تعد كافية. أشعر بخجل كلما كان عليّ أن أتكلّم بالإنجليزية... كنت أذهب دائماً إلى أماكن المتّقين، وأدعي أنّي واحدة منهم، لا أفهم تماماً ما يتحدثون عنه. أجلس فوق المقعد البعيد كي لا يسألني أحد... (همان، ۲۲)

(ترجمه: اسم من «هند» است، از قاهره آمده‌ام، دقیقاً نمی‌دانم چرا؟ تلاش می‌کنم انگلیسی صحبت کنم. زبان عربی را دوست دارم، به عنوان آموزگار کار می‌کردم، احساس می‌کنم که فقط آن کافی نبود. هر بار که لازم می‌شود انگلیسی صحبت کنم، خجالت می‌کشم... همیشه به مکان‌های اندیشمندان و روشنفکران می‌روم و ادعا می‌کنم که یکی از آن‌ها هستم، آنچه را که بحث می‌کنند به طور کامل متوجه نمی‌شوم. روی صندلی دوری می‌نشینم تا کسی از من سؤال نکند...)

از جمله مهم‌ترین و بارزترین مضامینی که با توجه به زندگی و آراء فرخزاد در رمان بروکلین هایتس بازتاب داشته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۳-۱. تنهایی

فروغ، هستی خود را به تنهایی سپرد و این درد تا آنجا برای او دردناک بود که هر لحظه به گذشته فکر می‌کرد. همان‌طور که فروغ از آلودگی زمین و ناامیدی آسمان و زمستان سرد عصر خود به مرگ فکر می‌کند، هند قهرمان رمان بروکلین هایتس نیز از شرایط ناگوار خود شکایت کرده و فرار و مهاجرت از سرزمین و تنهایی در شهر غریب را بر زندگی خود در جامعه بدوی ترجیح می‌دهد و جز مرگ چیزی را فرجامی خوش برای خود نمی‌بیند. تنهایی هند و فروغ از این ناشی می‌شود که در جامعه برای آن‌ها ارزش قائل نیستند و به همین دلیل هر دو راه فرار از خانه و وطن را انتخاب می‌کنند.

فروغ، شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» را با تنهایی خود شروع می‌کند و کم‌کم به پیرامون خویش نگاه می‌کند، به غربت انسان می‌پردازد. این قصیده با تک‌گویی راوی و جریان ذهنی فروغ و با توصیف ناامیدی و تنهایی یک زن آغاز می‌شود. او در این شعر، گذشته خود را یادآوری می‌کند و به ناچار می‌گوید به آغاز فصل سرد، به آغاز پیری و یک تنهایی بزرگ، باید ایمان بیاوریم و این درون‌مایه اصلی شعر است:

و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یأس ساده و غمناک آسمان / و ناتوانی این دست‌های سیمانی / نجات‌دهنده در گور خفته است... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۲۳)

شاعر، تنهایی خود را در آستانه که منظور از آن تغییر شرایط و رمز انتقال است بیان می‌کند که نمونه‌ای از شعرهای او برای دوری از دیار است و ناتوانی و قبول تحمیل‌ها را در مقابل مصیبت‌ها بیان می‌کند و از این

حالت، احساس یأس می‌کند.

گاهی فرخزاد خود را دلداری می‌دهد:

آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد/ تنهاتر از تو نیست... (همان: ۴۴۷)

الطحاوی نیز داستان خود را با تنهایی زنی شروع می‌کند که به شهر غریب مهاجرت کرده و از اوایل داستان، تنهایی هند در شهر غریب را به تصویر می‌کشد که تنها همدم او، پسرش خواهد شد. هند به دنبال خانه‌ای است که از میان همه خیابان‌ها «فلات بوش» را انتخاب می‌کند:

من بين كلِّ الشوارع تختارُ «فلات بوش»؛ لأنَّه يصلحُ لها وهي تركضُ حاملَةً وحدتها، وعدة حقائق، وطفلها يتساندُ عليها كلما تعبُ من المشي، وعدة محطوطاتٍ لحكاياتٍ لم تكتملُ... (الطحاوي، ۲۰۱۱: ۹)

(ترجمه: از میان همه خیابان‌ها، فلات بوش را انتخاب می‌کند؛ به خاطر اینکه، آنجا برای او مناسب است در حالی که تنهایی خودش را با تعدادی چمدان می‌کشد و هرگاه کودکش از راه رفتن خسته می‌شود به او تکیه می‌کند و تعدادی داستان‌های دست‌نوشته‌ای که هنوز کامل نشده‌اند...)

تنهایی هند با همه شرایطش در کشور آمریکا مشاهده می‌شود. وی که در کوچه‌پس‌کوچه‌های فلات بوش گردش می‌کند، قهوه‌خانه‌ها و رستوران‌ها را می‌بیند و همه آن‌ها، او را به یاد شهر خود می‌آورد. از طرف دیگر، خانه‌ای که انتخاب کرده مطابق میلش نیست؛ تنها اتاقی است که یک پنجره رو به سوی خیابان دارد و انواع صداها به داخل خانه می‌آید و او در آن، تنهایی‌اش را احساس می‌کند. هند با دیدن خانه جدید، سعی می‌کند خانه قدیمی را در تلال فرعون که آنجا زندگی کرده است، به یاد آورد؛ جایی که به تنهایی خود اطمینان می‌یابد و گویا قصد فرار دارد:

تحاولُ رسمَ صورةٍ للبيوتِ التي عاشتُ فيها قبلَ ذلك، لكنَّها لم تعدْ تتذكَّرُ. تعرفُ أنَّها الآنَ تعيشُ في بيتٍ يختصُّنُ الشوارعَ كلها. فهو مثلُ غلبَةِ الكبريتِ الزَّجاجيةِ. يراها الناسُ وتراهمُ طوالَ الوقتِ يعبرون، يشربون، يُقبِلون رقيقاًهم. بيتٌ تتأكَّدُ فيه وحدتها، وقد رتقا على الحربِ. (همان: ۱۴)

(ترجمه: سعی دارد تصویر خانه‌ای را که قبلاً در آن زندگی کرده است، ترسیم کند؛ اما دیگر به یاد نمی‌آورد. می‌داند اکنون او در خانه‌ای که همه خیابان‌های آن داخل یکدیگرند، زندگی می‌کند. مثل جعبه شیشه‌ای کبریت است، مردم او را می‌بینند و همیشه او آن‌ها را که رفت و آمد می‌کنند، می‌نوشند، دوستانشان را می‌بوسند، می‌بیند؛ خانه‌ای که در آن به تنهایی و توانایی‌اش برای فرار اطمینان می‌یابد.)

۲-۳-۲. ازدواج ناموفق و فرار از خانه

الطحاوی، داستان را به گونه‌ای مطابق با زندگی فرخزاد ترتیب داده که از خلال داستان معلوم می‌شود هند

نیز مثل فروغ، از کودکی از زندگی‌اش راضی نبوده است و دائماً در فکر فرار از خانه و خانواده و روستا و کشورش که فرهنگ مردسالاری و زورگویی بر آن سایه سختی افکنده بود، می‌باشد. برای هند از یک طرف در خانه پدری مثل فرخزاد به دلیل رفتار خشن پدر و محدود کردن دختر در خانه، روی خوش نبود و از طرف دیگر ازدواج ناموفق هردو، باعث شده بود تا زندگی برایشان تلخ و ناخوشایند باشد. هند دختری است که بر اساس آداب و رسوم سخت و پدرسالاری جامعه، مجبور بود همیشه در پشت درهای بسته بماند و شرایط سخت حاکم بر خانه را تحمل کند. بعد از ازدواج نیز گویا با همان شرایط و شاید با شرایطی بدتر از آن با خیانت‌های همسرش مواجه می‌شود و خود را اسیر و گرفتار در بند قوانین سخت جامعه مردسالاری می‌بیند. او دیگر این زندگی را برای خود مناسب نمی‌داند و راه فرار و مهاجرت را در پیش می‌گیرد؛ بنابراین الطحاوی ازدواج ناموفق قهرمان داستانش را این‌گونه وصف می‌کند:

تَرَوِّجَتْ هِنْدُ مِنْدُ عِدَّةِ سِنَوَاتٍ... هُوَ أَهْمَا لَا تَعْرِفُ عَنِ الْحَيَاةِ وَلَا الرَّجَالِ شَيْئاً... فَبَعْدَ زَوَاجٍ لَمْ يَسْتَمِرْ طَوِيلًا، وَبَعْدَ سَلْسَلَةٍ مِنَ التَّرَاغِبِ الْأُسْرِيَةِ الصَّغِيرَةِ، مِثْلَ حَبْطِ الْأَبْوَابِ، وَالْعِبَارَاتِ الْجَارِحَةِ، مِثْلَ «أَنَا لَمْ أَحْبَبْ قَطُّ»، وَمَشِ عَاجِبِكِ مَعَ السَّلَامَةِ وَ«أَنْتِ حَقِيرٌ... وَأَنْتِ تَافَهُةٌ» وَتَطَوَّرَ الْمَنَاوَرَاتُ الْكَلَامِيَّةُ إِلَى حِمْلِ الْحَقَائِبِ وَالذَّمُوعِ وَتَلَصُّصِ الْجِيرَانِ وَتَدَخُّلِ الْأَصْدِقَاءِ... كَانَتْ كُلُّ مَا يَهُمُّ هِنْدَ فِي حَيَاتِهَا الزَّوْجِيَّةِ الْقَصِيرَةِ هِيَ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي صَارَتْ أَوْضَحَ: أَنَّ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَخْتَارَ التَّهْيِئَةَ الَّتِي تُنَاسِبُهُ. (الطحاوي، ۲۰۱۱: ۲۱).

(ترجمه: هند از سال‌ها پیش ازدواج کرده... در حالی که او نه از زندگی و نه از مردان چیزی می‌دانست... ازدواج او زیاد دوام نیافت و بعد پاره‌ای از درگیری‌های کوچک خانوادگی، مثل کوبیدن درها و سخنان توهین‌آمیز مثل «من هرگز تو را دوست نداشتم» و از تو خوشم نیامد به سلامت و «تو نادانی... و تویی ارزشی» و این مشاجره‌های لفظی به حمل ساک‌ها و ریختن اشک‌ها و نگاه همسایه‌ها و دخالت دوستان، کشیده شد... و هر آنچه هند از زندگی زناشویی کوتاه خود مهم می‌دانست آن حقیقتی بود که روشن‌تر شد: بر یکی از آن دو واجب است فرجامی را که مناسب اوست، برگزیند.)

فرخزاد نیز در مورد ازدواج ناموفق خود این‌چنین می‌گوید:

رفتم، مرا ببخش و مگو او وفا نداشت / راهی به جز گریز برایم نمانده بود / این عشق آتشین پر از درد بی‌امید / در وادی گناه و جنونم کشانده بود... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۸۷)

من به مردی وفا نمودم و او / پشت پا زد به عشق و امیدم... (همان: ۱۰۴)

فروغ در مورد ازدواج زود هنگام خود که در واقع چیزی از زندگی نمی‌داند، می‌گوید:

دخترک خنده‌کنان گفت که چیست / راز این حلقه زر / راز این حلقه که انگشت مرا / این چنین تنگ گرفته

است به بر/راز این حلقه که در چهره او/این همه تابش و رخسندگی است/مرد، حیران شد و گفت:/حلقه خوشبختی است، حلقه زندگی است/همه گفتند: مبارک باشد/دخترک گفت: دروغا که مرا/باز در معنی آن شک باشد/سال‌ها رفت و شبی/زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر/دید در نقش فروزنده او/روزهایی که به امید وفای شوهر/به هدررفته، هدر/زن پریشان شد و نالید که وای/وای، این حلقه که در چهره او/باز هم تابش و رخسندگی است/حلقه بردگی و بندگی است. (همان: ۱۵۱-۱۵۲)

فرخزاد ازدواج زود هنگام خود را نوعی بی‌عدالتی و تحمیل می‌داند. وی دیدی بدبینانه به ازدواج نشان می‌دهد و آن را نوعی بردگی و اسارت می‌بیند و همه این‌ها ریشه در تربیت خانوادگی وی دارد. قوانین سخت خانواده که مهر و محبت را نسبت به وی کم کرده بوده و او همیشه در یک حالت نوستالژی به یاد دوران خوش کودکی بود. گاهی شاعر از زنی می‌گوید که خانه را چون قفس می‌پندارد و امیدوار است که روزی از این قفس رهایی یابد و برای پرواز مجالی داشته باشد:

بیا ای مرد، ای موجود خودخواه/بیا بگشای درهای قفس را/اگر عمری به زندانم کشیدی/رها کن دیگرم
این یک‌نفس را. (همان: ۹۳)

گویا فرخزاد، مرد را موجودی از خودراضی می‌داند که تمام حاکمیت را در دست گرفته است و زن را با حاکمیت خود اسیر کرده که این اسارت زن، ناشی از خواسته‌ها و خودخواهی‌های مرد است.

۲-۳-۳. نویدی

هند از زمان ورودش به آمریکا همیشه در حالت سرگردانی و پریشانی به سر می‌برد. وی که برای یافتن آرامش و امنیت به این شهر پناهنده شده، گویا بدبختی گذشته و دوران سخت زندگی بدوی، دوباره برایش تکرار می‌شود و آنجا را مناسب حال خود نمی‌بیند. هند از این روی است که برای آرامش دادن به خود و تسلائی خاطرش به فال و فالگیری متوسل می‌شود و تجسم آینده خود را لای برگه‌ها و ورقه‌های فالگیران می‌جوید:

كانت تريد أن ترى حظها في أي شيء. أبراج البخت، وأوراق الحظ المسماة «تاروت» والكوتشينة، وكف يدها أحياناً. جبينها لا يمنع، إذا كان هناك من يستطيع قراءته. لكنها لم تتوقع أن تجده داخل قطعة العجين المقددة، على ورقة صغيرة ملفوفة بطريقة حلزونية دقيقة، تفتخها بعناية من يخاف على قدره ومصيره الذي تحمله اللقافة، ثم تقرأ...

(ترجمه: می‌خواست که خوشبختی خود را در هر چیزی ببیند؛ در برج‌های شانس و برگه‌های خوشبختی به نام تاروت و ورقه‌های بازی و احیاناً در کف دست و پیشانی‌اش آن‌هنگام که کسی می‌توانست آن را بخواند، مانع نمی‌شود؛ اما او انتظار نداشت آن را داخل خمیر برش‌برش شده بر ورقه کوچک پیچی، به شکل حلزونی بیابد. با دقت آن را باز

می‌کند مانند کسی که از سرنوشت می‌ترسد؛ سرنوشتی که این کاغذ پیچیده‌شده آن را حمل می‌کند. سپس (می‌خواند...)

ما يَنْتَظِرُكَ لَيْسَ أَفْضَلَ مِمَّا تَرَكْتَهُ وَرَاءَكَ. (الطّحاوي، ۲۰۱۱: ۱۳)

(ترجمه: آنچه پیش روی توست برتر از آنچه پشت سر گذاشته‌ای نیست.)

هند از این رویداد احساس یأس و نومیدی دارد؛ بنابراین این قسمت او را به یاد دردها و رنج‌های گذشته خود می‌آورد که گویی دوران گذشته وی در این کشور نیز ادامه خواهد داشت؛ بنابراین انسانی که نه در جامعه خود آرامش دارد و نه در کشور دیگر، ناامیدی بر زندگی وی غلبه می‌کند و همیشه در آشفتگی به سر می‌برد و گویا هندی خود را قبول کرده و همه آداب و سنن سخت را سنت‌های اجباری می‌داند.

فرخزاد نیز زنی است که از جهان محدود خود و آیین‌های سنتی آن، به خوشبختی‌اش دیدی ناامیدانه دارد و گویی زندگی در آن جامعه را بیهودگی و نیستی تلقی می‌کند و آرزوهای خود را شکست‌پذیر می‌بیند. فرخزاد در قطعه‌ای از اشعارش گویا ناامیدی خود را قبول کرده است، این‌گونه بیان می‌کند:

گوش کن / وزش ظلمت را می‌شنوی؟ / من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم / من به نومیدی خود معتام (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۰۷)

فرخزاد علاوه بر ناامیدی‌اش از زندگی و جامعه، گاهی به جای خود عنوان برادر را می‌آورد که از این جامعه نوید است و باغچه را به عنوان نمادی از جامعه می‌آورد که کسی به فکر گل‌ها نیست:

برادرم به فلسفه معتاد است / برادرم شفای باغچه را / در انهدام باغچه می‌داند / او مست می‌کند / و مشت می‌زند به در و دیوار / و سعی می‌کند که بگوید / بسیار دردمند و خسته و مأیوس است / او ناامیدی‌اش را هم / مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش / همراه خود به کوچه و بازار می‌برد... (همان: ۴۵۲)

در این قطعه، فرخزاد جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که زورگویی و حاکمیت بر آن غلبه کرده و هر کس به فکر خودش است؛ بنابراین انسان در چنین جامعه‌ای جز یأس و بیهودگی نمی‌تواند به چه چیز دیگری فکر کند.

الطّحاوی، در رمان خود می‌خواهد ناسازگاری مردم آمریکا را با مردمان مشرق‌زمین نشان دهد که جز خود کسی را نمی‌بینند و برای مهاجران ارزشی قائل نیستند و خود نویسنده همه آن‌ها را مشاهده می‌کند. در قسمتی از رمان، این مفهوم به خوبی مشهود است:

يسقط مطر الشتاء؛ فيختبئ المشتدون في أنفاق المترو، وتركض العجائز بالأنحاء «دانکن دونتس» يجلسن وحدهن متلفعات إلى أشخاص قد يبادلونهنّ الابتسام، أو التثرة. يسقط المطر على زجاج المقهى... (الطّحاوي، ۲۰۱۱: ۱۳۸)

(ترجمه: قطرات باران زمستانی می‌آید؛ آوارگان در تونل مترو پنهان می‌شوند و پیرزن‌ها به طرف «دانکن دونتس» می‌دوند و با تنهایی هلاکت‌بار می‌نشینند و به مردمی که با خنده یا پرحرفی با آن‌ها رفتار می‌کنند، نگاه می‌کنند.)
 فروغ نیز «مردمی را که بی‌اختیار و اراده از این سو به آن سو می‌روند و جز جلوی پاهای خود چیزی نمی‌بینند، به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را «جنازه» و «تقالهٔ یک زنده» می‌خواند. مردمی که در صف اتوبوس منتظرند تا به محل کار خود بروند و درآمد خود را صرف خرید میوه‌های هرزگی و فحشا کنند. خوش‌برخورد و خوش‌پوش و خوش‌خوراک‌اند، اما فقط همین و دیگر هیچ.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۱) وی در نامه‌ای می‌نویسد «من تهران خودمان را دوست دارم... و آن مردم بدبخت مفلوک بدجنس فاسد را دوست دارم!» (همان: ۱۷۲)

جنازه‌های خوشبخت / جنازه‌های ملول، جنازه‌های ساکت متفکر / جنازه‌های خوش‌برخورد، خوش‌پوش، خوش‌خوراک / در ایستگاه‌های وقت‌های معین / و در زمینهٔ مشکوک نورهای موقت. (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۳۶)

۲-۳-۴. نوستالژی

نوستالژی یک احساس پیچیده است که مجموعه‌ای از احساسات و شرایط (اجتماعی و فردی) موجب بروز آن می‌شود (Dickinson & Erben, 2006: 226) این کلمه در فرهنگ آکسفورد به معنای حس غم همراه با شادی و لذتی است که از به یاد آوردن وقایع خوش گذشته در فرد ایجاد می‌شود. یا نوستالژی شکلی از دلتنگی که ناشی از دوری از زادگاه به مدت طولانی است (Oxford, 2007: Nostalgia). این واژه در زبان عربی معادل کلمهٔ «الحین إلى الماضي» و «الإغتراب» (ر.ک: مکتب الدراسات والبحوث، ۲۰۰۸: ۵۱۳) ذیل واژهٔ Nostalgia) که به دو معنی دلالت دارد: یکی غربت مکانی و دوم غربت اجتماعی (ر.ک: العبدالله، ۲۰۰۵: ۲۱) و در فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی، اندوه و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن یا غم غربت ترجمه شده است (ر.ک: انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۵۹). اغتراب و نوستالژی در نظر اندیشمندان بزرگ، از جمله هگل^۱ (فیلسوف بزرگ آلمانی)، این‌گونه تعریف شده است: «احساس غربت و نوستالژی در گام نخست، غربت انسان از خودش است؛ اینکه انسان با خودش احساس غریبی می‌کند، آنگاه که همه چیز را از دست داده می‌بیند و این‌گونه نسبت به ذات خود، احساس غریبی می‌کند و به قلّه‌های افراط‌گرایی در بیگانگی با ذات خویشتن می‌رسد. دوم اینکه، انسان نسبت به اجتماع و شرایط آن احساس غربت می‌کند و اگر غربت اول انسان ناشی از تناقض بین طبیعت جوهری انسان و وضعیّت عمومی اوست؛

1. Hegl (1770-1831)

پس غربت دوّم، ره آورد ارتباط و تعامل انسان با اوضاع اجتماعی است؛ جدای از اینکه این اجتماع، دولت یا جامعه باشد.» (السید جاسم، ۱۹۸۷: ۱۴۳)

با توجه به موارد گفته‌شده، نوستالژی حالتی است که در فرد به خاطر دوری و اشتیاق به گذشته یا وطن خود به وجود می‌آید و نوعی یادآوری خاطره‌هاست. سیمای زن در رمان بروکلین هایتس بیشتر به صورت رنج‌ها، دردها و اغتراب مشاهده می‌شود. زنی که در شهر غریب در همه‌حال ناامید و محزون است و با دیدن مکان‌ها و افراد در این شهر، دیار خود (تلال فرعون) را به یاد می‌آورد و گاهی افراد یا رفتارهایی را مشاهده می‌کند که او را به یاد خانواده خود می‌اندازد و تمام اتفاقاتی که در شهر خودش در دوران کودکی برایش پیش آمده بود در غرب نیز آن‌ها را مشاهده می‌کند. از این رو، خاطرات دوران گذشته‌اش برای او دوباره ظهور می‌کنند؛ بنابراین، اغتراب هند، ناشی از بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره‌هاست. هند که از خوشبختی‌اش در کشور خود و شهر غریب ناامید می‌شود نوعی حالت نوستالژی، غربت‌زدگی و شوق به وطن در او به وجود می‌آید و گویا قصد بازگشت به کشور خود را دارد. رمان بروکلین هایتس به گونه‌ای است که از دو جهان متضاد، ولی گویا که داخل هم‌اند سخن می‌گوید و همه گذشته هند در این کشور برای او نمود می‌یابد و سراسر رمان از حالت نوستالژی هند سخن می‌گوید برای همان است که گویا دو جهان متضاد د هم تنیده‌اند.

اغتراب یا نوستالژی در این رمان به چند صورت برای هند اتفاق می‌افتد؛ از جمله:

- یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی و...

- دوری از وطن و درد و رنج ناشی آن

- غم و درد پیری و مرگ‌اندیشی در شهر غریب.

همان‌طور که برای هند در شهر غربت، یاد دوران کودکی و اشتیاق به گذشته دست می‌دهد؛ نوستالژی و اغتراب فرخزاد، بیشتر یادآوری دوران خوش کودکی (قبل از هفت سالگی) است که بعد از هفت سالگی روی خوش ندید. «روزهای کودکی، تنها روزهایی است که بر آن کودک پرشور و شر، به شادی و بی‌خبری گذشت. سال‌های نوجوانی، سال‌های شگفت و رؤیایی کشف رازهای بلوغ، آغاز رنج و تنهایی دختر نوجوانی بود که در خانه احساس تنهایی و غربت می‌کرد و در مدرسه، به جای تشویق، استعداد نویسنده‌گی وی را به جد نمی‌گرفتند.» (جلالی، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۲) هند نیز بعد از کودکی زندگی خوبی نداشت و همیشه در پشت درهای بسته بود؛ ولی نوستالژی وی با فرخزاد متفاوت است. چراکه هند آنچه در شهر

غریب برایش اتفاق می‌افتد از جمله دوستی‌های ناپایدار، دیدن پیرزن‌ها از جمله: ایملیا، لیلث و... و مکان‌هایی مثل مقبره الخضر، به یاد دوستی‌های ناپایدار دوران کودکی و یاد مادر بزرگ الضیفه و کنیز زینب و تلال فرعون می‌افتد؛ اما فرخزاد با دیدن دوران خفقان و سخت‌زدگی در کشور خود و غرب، شادی‌های قبل از هفت سالگی را به یاد می‌آورد که همه در خوشگذرانی بوده است؛ ولی بعد از آن دوران زندگی سخت در خانه پدر و بعد در جامعه، بر زندگی وی غلبه می‌کند؛ بنابراین، نوستالژی وی بیشتر مربوط به دوران خوش کودکی است. از جمله نوستالژی‌های مهمی که در سیمای زن مهاجر آشکار می‌شود یادآوری دیار و روستا و افرادی است که در آنجا زندگی می‌کرده است:

يَتَقاطِعُ الأَنْبِياءَ السَّابِعَ مَعَ «الجُرَيْنِ وود»، تلكِ المَقْبَرَةُ الكَبِيرَةُ الَّتِي تَسْكُنُ رَبِوَةَ عَالِيَةٍ، تُدَكِّرُهَا بِ«تلال فرعون»، تُحِبُّ أَنْ تَسِيرَ فِي تَعَارِجِهَا صَبَاحًا... (الطَّحَاوِي، ۲۰۱۱: ۴۷)

(ترجمه: در تقاطع خیابان هفتم، گرین وود واقع شده، آن مقبره بزرگی است که در بالای تپه قرار گرفته، او را به یاد تلال فرعون می‌اندازد، دوست دارد صبح‌ها در فراز و نشیب‌های آن سیر کند...)

وتعبر مقبرة «الجُرَيْنِ وود» متأملة الصُّلْبَانِ عَلَى شَوَاهِدِ المَقَابِرِ، فِي مَحَاوِلَةٍ مِنْهَا لِنِسْيَانِ جَدَّتْهَا الَّتِي عَاشَتْ فِي بَيْتِ صَغِيرِ أَعْلَى التَّلَّةِ لَمْ تَعَادِرْهُ قَطُّ، ثُمَّ مَاتَتْ حَاضِنَةً صَلِيبِهَا الخَشِيبِي، نَاعِسَةً فِي مَقَابِرِ الأُسْرَةِ بِاسْمِ «الضَّيْفَةِ أُمِّ البَنِينِ». (همان: ۵۵)

(ترجمه: و از گرین وود با تأمل در صلیب‌های روی قبرها، گذر می‌کند و سعی دارد مادر بزرگش را که در خانه کوچکی بالای تپه قرار داشت و هرگز آن را ترک نکرد، فراموش کند و سپس در حالی که صلیب چوبی‌اش را به آغوش کشیده بود، از دنیا رفت و الآن در مقبره‌های خانوادگی به اسم «الضَّيْفَةُ أُمِّ البَنِينِ» خوابیده است.)

«الضَّيْفَةُ»، مادر بزرگ هند، به گلدوزی، بافت لباس، پرورش و نگهداری حیوانات اهلی مشغول بود؛ و همه به او «الضَّيْفَةُ» می‌گفتند بدون اینکه او را مادر بزرگ صدا کنند و او در «تلال فرعون» اتاق کوچکی داشته که آنجا زندگی می‌کرد و هند روزهای زیادی را با او سپری کرده بود؛ بنابراین هند با گذر از مقبره گرین وود (مقبره سبز که در ارتفاع و بلندی مثل تلال فرعون بود.) در آمریکا، مادر بزرگش را به یاد می‌آورد که او هم در تلال فرعون بالای تپه در اتاق کوچکی زندگی می‌کرده و آنجا دنیا را ترک گفته بود.

همچنین هند با پوشیدن لباس‌های سنگین و استشمام بوی نفتالین مادر بزرگش، را به یاد می‌آورد و خودش را به پیرزنی شبیه می‌کند و بار دیگر زندگی او برایش، جلوه‌گر می‌شود که مثل او، تنها زندگی می‌کرد و رنجور بود.

ترتدي معطفها الثقيل الذي اشتترته من مخزن للملابس المستعملة، تشم من طياته رائحة الفتالين والعطن الذي يلتصق بالملابس القديمة. تشعر أنه يجثم على جسدها بثقل وكآبة، تخفي فيه وتتشابه مع كل الأشياء من حولها، تشبه العجائز والشوارع، باردة

وحیده، ومُحَايِدَةٌ. تُدْرِكُ «هند» الْآنَ أَمَّا صَارَتْ تُشْبَهُ جَدَّتَهَا أَكْثَرَ مِنْ أُمِّهَا. تَذَكَّرْتُ كَيْفَ كَانَتْ تَجْلِسُ دَائِمًا فِي حِجْرِ جَدَّتِهَا «الضَّيْفَةَ» مُجَرَّدَ طِفْلَةٍ صَحْرَةٍ مُؤَخَّرَةٍ شَبِهَ عَارِيَةٍ. (همان: ۴۷-۴۸)

(ترجمه: پالتو سنگینی که از فروشگاه لباس‌های کهنه خریده بود می‌پوشد، از آن بوی نفتالین و بوی بد که به لباس‌های قدیمی می‌چسبد، به مشام می‌رسد. این پالتو، نوعی سنگینی و غم بر جسمش وارد می‌کند. در آن مخفی می‌شود و به همه چیزهای پیرامونش شبیه می‌شود، شبیه می‌شود به پیرزن‌ها و خیابان‌ها، سرد و تنها و خنثی. هند الآن احساس می‌کند بیشتر از مادرش به مادر بزرگش شبیه است، آنگاه که کودک بود در اتاق مادر بزرگش «الضَّيْفَةَ» بسان کودکی حزین و نیمه‌برهنه می‌نشست.)

نحوه برخورد فروغ با زندگی، محیط و اطرافیان‌ش ریشه در کودکی و در شیوه تربیت او دارد؛ پدرش به دلیل برخوردار بودن از روحیه نظامی خانه را با شیوه‌ای دیکتاتورمانا بانه اداره می‌کرد و این مسائل دست به دست هم داده و موجب شده بود تا فروغ نتواند به اندازه کافی «کودکی» کند. او خیلی زود و پیش از آنکه از دوران کودکی جدا شود و یا فرصت «نوجوانی» داشته باشد، به خانه شوهر رفت و به همین دلیل یک نوع حالت روان‌پریشی و نوستالژی را نسبت به دوران کودکی و نوجوانی‌اش داشت. فروغ با عقده‌هایی که از رفتار پدر دیکتاتورش داشت، در جست‌وجوی محبت و عاطفه به بیراهه کشانده شد (ر.ک: تولایی، ۱۳۷۶: ۲۲).

نمونه‌هایی از حالات نوستالژیک فروغ را می‌توان در شعر «آن روزها» مشاهده کرد:

آن روزها رفتند / آن روزهای خوب / آن روزهای سالم سرشار / آن آسمان پر از پولک / آن شاخساران پر از گیلان / آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچک‌ها به یکدیگر... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۲۸۹)

شعر فروغ، شعر حسرت کودکی است؛ در وحشتناک‌ترین و ظالمانه‌ترین لحظه‌های زندگی وی. «سال‌های شاد و بی‌خیال کودکی و دوران خیال‌بافی‌های نوجوانی دخترک، در آن خانه قدیمی گذشت، خانه‌ای با ایوان بلند و حیاط پر از گل و گل‌دان، حوض ماهی‌های رنگارنگ و عطر اقاقی‌ها که در کوچه می‌پیچید و غرایز خفته را در دل جوان بیدار می‌کرد، این است آن دنیای پاک، زیبا و خیال‌گونه‌ای که خاطره‌اش روح افسرده شاعر را تازه می‌کرد.» (مشرف، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۵):

ای هفت سالگی / ای لحظه شگفت عزیمت / بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت / بعد از تو پنجره که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن / میان ماه و پرنده / میان ما و نسیم / شکست / شکست / شکست... (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۴۳۹)

در آثار هردو شاعر و نویسنده، نمودهایی از نوستالژی دیده می‌شود؛ با این تفاوت که نوستالژی فرخزاد

متفاوت و جدا از اغتراب هند است؛ چراکه الطحاوی به تمام زندگی هند با دیدی منفی و سراسر درد و رنج می‌نگرد که گویا در دوران کودکی هم به خاطر دختر بودن، در جامعه و خانواده برای وی ارزش قائل نبودند و بنابراین، نوستالژی وی یادآوری گذشته و خانواده و دیاری است که آنجا بزرگ شده و در کشور غریب نیز با همان شرایط قبلی روبه‌رو می‌شود که گویا در آنجا (تلال فرعون) زندگی می‌کند؛ اما فرخزاد دوران قبل از هفت سالگی را که هنوز چیزی از زندگی نمی‌دانست و سراسر در خوشی زندگی کرده است را به عنوان نوستالژی خود برمی‌گزیند که بعد از آن دوران، در سختی زندگی کرده است و با روبه‌رو شدن شرایط سخت، چه در جامعه و خانواده خود و چه در کشوری دیگر، فقط به دوران خوش کودکی خود اشاره می‌کند.

۳. نتیجه

۱. اندیشه هر دو هنرمند، متأثر از محیط زندگی و روزمرگی آنهاست و هر دو از روی آگاهی و درک واقعیات به نوشتن روی آورده‌اند. در واقع، این گونه مشترکات، حاصل شباهت روحی انسان‌ها با هم است.

۲. الطحاوی، رمان بروکلین هایتس را بر پایه زندگی فرخزاد و درد و رنجی که وی در جامعه مردسالار متحمل شده به نگارش درآورده است و این نشان از تأثیرپذیری خاص وی از فرخزاد است که بنا بر شرایط و اوضاع زنان در جامعه مصر، آن را مشابه زندگی زنان در زمان فرخزاد دانسته است. هدف نویسنده در این رمان، نه تنها پرداختن به رنج زنان، بلکه به تصویر کشیدن بیشتر ناهنجاری‌هایی است که مهاجران، به‌ویژه مهاجران عرب در کشورهای غربی، بنا به تفاوت‌های فرهنگی با آنها روبه‌رو می‌شوند.

۳. فروغ با نگاه زن‌محوری خود همه تجربیات خصوصی‌اش را به قلم می‌آورد. الطحاوی نیز یکی از چهره‌های شاخص در جهان عرب می‌باشد که زن‌گرایی و رنج آنها در جامعه پدرسالاری را در رمان‌هایش به تصویر می‌کشد.

۴. هر دو به عنوان یک زن توانسته‌اند احساسات خود را در مورد زن با جدیت به نمایش گذارند. الطحاوی بیاناتش کلی است و از درد و رنج زنان جامعه سخن می‌گوید و برای بیان ستم اجتماع، آن را در قالب سیمای زنی مهاجر بیان می‌کند؛ اما فروغ گاهی با شیوه تک‌گویی، خود به عنوان تجربه‌گر دردها، از درد خود و به طور شخصی، ستمی که به او روا شده، سخن به میان می‌آورد.

۵. فرخزاد در اشعارش هرچند به مسئله زنان و درد و رنج آنها در جامعه مردسالاری می‌پردازد؛ ولی به طور کلی دیدگاه فمینیستی کاملی ندارد و فقط مشکلات زنان را مطرح می‌کند و هرگز راه‌حلی را برای این موضوع پیشنهاد نمی‌کند؛ اما الطحاوی نویسنده‌ای فمینیستی است که نظرات و عقاید خود را با دیدگاه فمینیستی در رمان بروکلین هایتس جلوه می‌دهد و برابری زن و مرد را در جامعه لازم می‌داند و برای این مشکلات، راهکارهایی را نیز ارائه

می‌دهد.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) «میرال الطحّاوی» سال ۱۹۶۸ در مصر به دنیا آمد. در سال ۱۹۹۱ تحصیل دوره کارشناسی زبان و ادبیات عربی را در دانشگاه «زقازیق»، به پایان برد؛ سپس در سال ۱۹۹۵ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان «غزلیات التّمرد والاغتراب في النصّ الفزازی» دفاع کرد (ر.ک: بهبانی، ۱۳۸۱: ۴۸). وی در سال ۲۰۰۷، دکترای خود را با موضوع «زیبایی‌شناسی و شکل‌گیری هنری از رمان عربی صحرا»، در دانشگاه قاهره به پایان رساند. الطحّاوی از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸، به عنوان مربی و مدرّس دانشگاه در رشته ادبیات عربی و نقد، در دانشگاه قاهره مشغول به فعالیت بود. از سال ۲۰۰۸، به همراه همسر و پسرش در نیویورک زندگی می‌کند و به نوشتن اندوه و انزوایی می‌پردازد که بر زندگی اغلب مهاجران سایه می‌افکند. وی هم‌کنون به عنوان دانشیار ادبیات مدرن عربی در دانشگاه ایالتی آریزونا، تدریس می‌کند (ر.ک: الطحّاوی، ۱۳۹۴).

الطحّاوی، اولین رمانش را با نام *الحبباء* (خیمه) در سال ۱۹۹۶ نوشت که از سوی انتشارات «الشّرفیات» مصر منتشر شد. این کتاب، با استقبال چشم‌گیری مواجه گردید و در سال ۲۰۰۰ دانشگاه آمریکایی قاهره آن را به انگلیسی ترجمه کرد (ر.ک: خلجی، ۱۳۹۳/۱۱/۱۵). الطحّاوی در این رمان کوشیده است تا جزئیات این جهان (بدوی) را که برای قرن‌ها مجهول مانده است با تمام عناصر آن (اعم از زن، آداب و رسوم و اسطوره‌هایش) آشکار کند (ر.ک: بهبانی، ۱۳۸۱: ۴۸). دومین رمان وی، *البانجان التّرقّاء* است که در سال ۱۹۹۸، آن را به نگارش درآورده و به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیا و آلمان، ترجمه شده است. نویسنده در این رمان، به نمایش مبارزات ایدئولوژیک و جدال بین جریان‌های مختلف فکری دست می‌زند او خود می‌گوید: «نویسنده باید متحوّل شود؛ اگرچه موقّیت رمان *الحبباء* در رسیدن به همان بافت بدوی آن بود، اما من باید متحوّل می‌شدم؛ از این رو، جهان *البانجان التّرقّاء* کاملاً از جهان *الحبباء* جدا نیست. گویی نتیجه منطقی تحوّل جامعه بدوی است. نویسنده در این رمان، به جست‌وجو در ارزش‌های فکری و ایدئولوژیکی برمی‌آید که برای نسل او مطرح و باور کردنی بوده است.» (همان: ۴۸-۴۹). سومین رمان الطحّاوی، *نقرات الضّبّاء* است. این رمان را در سال ۲۰۰۴، تألیف نموده و به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسه ترجمه شده است (ر.ک: الطحّاوی، ۱۳۹۴). «در این رمان، مثل رمان‌های دیگرش، نویسنده دنیای دختری که در محیط خانوادگی بدوی دلتای مصر در دهه هشتاد بزرگ شده را به تصویر می‌کشد و از بعضی تعابیر بدوی که به آنجا تعلق دارد، تبعیت می‌کند.» (حشمت، ۲۰۱۱: ۱۴)

(۲) «فروغ فرّخزاد» در پانزدهم دی‌ماه ۱۳۱۳ در تهران دیده به جهانی گشود که دنیای او نبود، دنیای دیگرانی بود که سرنوشت او و همه روزگاران او را رقم می‌زند. دوران کودکی او در خانواده‌ای گذشت که شغل نظامی‌گری پدر، رنگی از خشونت و حاکمیت مطلق به آن بخشیده بود (ر.ک: جلالی، ۱۳۷۶: ۱۱). فرّخزاد در این باره می‌گوید: «چهره پدر همیشه از یک خشونت عجیب مردانه پر بود. او تلخ تلخ، سرد سرد و خشن خشن بود. یک سرباز واقعی با یک چهره قراردادی یا بهتر بگویم با یک ماسک فراردهنده، ولی گاه گاهی که به خود می‌آمد و ماسک از چهره‌اش فرومی‌افتاد با شدیدترین احساسات ما را در آغوش می‌گرفت و زیباترین اشک‌ها از گوشه چشمش سرازیر می‌شد.» (مرادی کوچی، ۱۳۸۴: ۱۳) مادر فروغ، زنی ساده‌دل بود و از نظر زمانی در گذشته‌ها می‌زیست، گذشته‌هایی لبریز از خوبی‌ها، زیبایی‌ها و سنت‌های مقلّس (ر.ک: جلالی، ۱۳۷۶: ۱۱). در

هفته سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد که این ازدواج دو سال دوام یافت. وی از سیزده یا چهارده سالگی، شعر گفتن را با غزل ساختن آغاز کرد که هرگز چایشان نکرد (ر.ک: طاهباز، ۱۳۷۶: ۷۱-۷۲). فروغ پس از جدایی از همسرش، با افراد زیادی در روبه‌رو می‌شود که همه این‌ها در زندگی وی مشکلاتی ایجاد می‌کنند و باعث می‌شوند در رنج زندگی بکشد. از فرخزاد پنج دفتر شعری مانده است. در اشعار فروغ درباره زن رنج و تلخی زیادی دیده می‌شود که و نشان‌دهنده دیدگاه فوق‌العاده او نسبت به زن در روزگار خودش است و واقعاً رنج و ظلمی که در تاریخ نسبت به زن وجود داشته را بارها یادآوری می‌کند و از آن‌ها شکایت دارد. او علاوه بر تألیف آثار، در کارهای سینمایی و هنری نیز فعال بود.

در سال ۱۳۳۵ نخستین مجموعه شعرش را با نام «اسیر» منتشر کرد که شامل ۴۴ شعر است (ر.ک: طاهباز، ۱۳۷۶: ۷۱-۷۲). این اثر، نشانگر حال و هوای زندگی وی در ایران است که شخص بایستی مقررات و سنن بی‌شمار اجتماعی را که شکل ظاهری به خود گرفته و مفهوم اصلی خود را از دست داده، مراعات کند (ر.ک: جلالی، ۱۳۷۷: ۳۵۵). دومین مجموعه شعرش، سال بعد با نام «دیوار» منتشر شد که شامل ۳۲ شعر است و در همان روال کتاب اول. در سال، ۱۳۳۶، سومین مجموعه شعرش با نام «عصیان» منتشر شد که دارای ۱۷ شعر است و در مقدمه‌اش قطعاتی از تورات آمده است. در شعرهای این کتاب، فروغ به تفکر درباره زندگی و مرگ پرداخته است (ر.ک: طاهباز، ۱۳۷۶: ۷۱-۷۲). «تولد دیگر»، هم دوران تلاش فروغ برای یافتن خودآگاهی اجتماعی است و هم مرحله جستجوی شیوه‌های بیانی شعر و بالطبع دارای پراکندگی و تنوع‌بخشی به سبب تجربه‌های گوناگونی است که شاعر برای یافتن بیان ویژه خود به آن‌ها پرداخته است (ر.ک: نیکبخت، ۱۳۷۳: ۵۱). از دیگر سروده‌های فرخزاد، شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، است. «این شعر، با بیانی ساده و به گونه‌ی خاطره‌نگاری آغاز می‌شود و دارای لحنی روایی است. ولی نه روایت و نه خاطره‌نگاری هیچ‌یک از شاعریت آن نمی‌کاهد.» (ترابی، ۱۳۷۵: ۲۷) فروغ در این شعر، با زبان ادبی فارسی امروز، با لحنی بسیار عاطفی و مؤثر، ماجرای شکست خود را در زندگی، به‌ویژه در زندگی زناشویی و چگونگی جدا شدنش را از مردی که دوستش داشت (ظاهراً شوهرش)، به صورت خاطره‌های پراکنده مرور می‌کند و در حول و حوش این موضوع، بسته و گریخته اشاره می‌کند. وی در این شعر، حرف‌ها و دیدگاه‌هایش را نسبت به زندگی، به طور اعم و زندگی خصوصی و گذشته‌اش، به طور اخص، بیان می‌کند (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۴).

(۳) در باب جریان‌شناسی ضدفرهنگی فمینیسم و اخلاق‌ستیزی آن (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۴: ۲۴۱-۳۰۹)

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

• قرآن کریم

۱. آلوت، پاملا و والا کلا (۱۳۸۱)؛ **جامعه‌شناسی زنان**، ترجمه منیژه نجم عراقی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۲. انوشه، حسن (۱۳۷۶)؛ **فرهنگ‌نامه ادبی فارسی**، جلد ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
۳. ترابی، ضیاء الدین (۱۳۷۵)؛ **فروغی دیگر**، چاپ اول، تهران: دنیای نو و مینا.
۴. جلالی، بهروز (۱۳۷۷)؛ **جاودانه زیستن، در اوج ماندن**، جلد سوم، تهران: مروارید.
۵. ----- (۱۳۷۶)؛ **در غرویی ابدی؛ مجموعه آثار مشهور فروغ**، چاپ اول، تهران: مروارید.

۶. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۴)؛ **جریان شناسی ضد فرهنگها**، چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف.
۷. السید جاسم، عزیز (۱۹۸۷)؛ **تأملات في الحضارة والاعتراب**، الطبعة الأولى، بیروت: دار الأندلس.
۸. شایگان فر، حمیدرضا (۱۳۸۰)؛ **نقد ادبی**، تهران: داستان.
۹. شمسایا، سیروس (۱۳۷۶)؛ **نگاهی به فروغ**، چاپ سوم، تهران: مروارید.
۱۰. طاهباز، سیروس (۱۳۷۶)؛ **زنی تنها؛ درباره زندگی و شعر فروغ فرخزاد**، چاپ دوم، تهران: زریاب.
۱۱. الطحیوی، میرال (۲۰۱۱)؛ **بروکلین هاییتس**، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الشروق.
۱۲. العبدالله، یحیی (۲۰۰۵)؛ **الاعتراب؛ دراسة تحليلية لشخصيات الطاهر بن جلون الروائية**، الطبعة الأولى، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۱۳. فرخزاد، فروغ (۱۳۷۹)؛ **دیوان اشعار فروغ فرخزاد**، چاپ هفتم، تهران: مروارید.
۱۴. کاظم، نجم عبدالله (۲۰۰۸)؛ **في الأدب المقارن؛ مقدمات للتطبيق**، الطبعة الأولى، إربد: علم الكتب الحديث.
۱۵. کراچی، روح انگیز (۱۳۸۳)؛ **فروغ فرخزاد، همراه با کتاب شناسی**، چاپ اول، شیراز: داستان سرا.
۱۶. کفانی، محمد عبدالسلام (۱۹۷۱)؛ **دراسات في نظرية الأدب والشعر القصصي؛ في الأدب المقارن**، الطبعة الأولى، بیروت: دار النهضة العربية.
۱۷. مرادی کوچی، شهناز (۱۳۸۴)؛ **شناخت نامه فروغ فرخزاد**، چاپ دوم، تهران: قطره.
۱۸. مشرف، محمود (۱۳۸۴)؛ **پرشادخت شعر؛ زندگی و شعر فروغ فرخزاد**، جلد اول، چاپ سوم، تهران: ثالث.
۱۹. مکتب الدراسات والبحوث (۲۰۰۸)؛ **القاموس المزدوج (انگلیسی - عربی، عربی - انگلیسی)**، الطبعة الثالثة، بیروت: دار الكتب العلمية.
۲۰. نیکبخت، محمود (۱۳۷۳)؛ **از گمشدگی تا رهایی**، چاپ دوم، اصفهان: مشعل.
۲۱. یحیی علی، أحمد؛ عبدالعظیم محمد وأحمد، عبدالمنعم، إبراهيم (۲۰۱۳)؛ **بلاغة الرواية**، القاهرة: مكتبة الآداب.
- ب: مجلات**
۲۲. اکبری بیرق، حسن (۱۳۸۸)؛ «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه فروغ فرخزاد و سیلویا پالات»، **مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز**، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲۱۱، صص ۲۰-۴۴.
۲۳. بهبهانی، مرضیه (۱۳۸۱)؛ «میرال الطحیوی، از خیمه تا بادنجان کبود»، **پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**، فصلنامه تخصصی کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۱، صص ۴۸-۴۹.
۲۴. تولایی، مهرداد (۱۳۷۶)؛ «مروری بر زندگی فروغ فرخزاد»، مؤسسه کیهان، **مجله کیهان فرهنگی**، شماره ۱۳۳، صص ۲۰-۲۳.
۲۵. حشمت، دینا (۲۰۱۱)؛ «میرال الطحیوی في عزلة تلال فرعون»، **ثقافة وناس**، الثلاثاء ۴، كانون الثاني، العدد ۱۳۰۶، صص ۱۵-۱۴.

ج: منابع مجازی

۲۶. الحامصی، محمد (۲۰۱۰/۱۲/۱۳)؛ «میرال الطحاوی: کبرت والغریبة حررتنی»، الجزیره.

www.aljazeera.net/news/cultureandart

۲۷. خلجی، مصطفی (۱۳۹۳/۱۱/۱۵)؛ «زندگینامه میرال الطحاوی»، رادیو کوچه، <https://groups.google.com>

۲۸. الطحاوی، میرال (۱۳۹۴)؛ مکاتبه با نویسندہ، ۲۰ خرداد و ۱۰ شهریور و ۱۱ مهر.

Reference

29. Oxford university press, (2007), **Oxford advanced learners dictionary**.

30. Dickinson, Hilary, Erben, (2006), Michael, Nostalgia and Autobiography: the past in the present, 14, 223-244

